

## شکاف های نظم جدید جهانی و نشانه های پایان دموکراسی

### ناصر پیشرو

«نظم نوین جهانی» که قرار بود سیمای ژئوپولیتیک جهان را پس از جنگ سرد شکل دهد، شکننده جلوه می کند. با همه هیاهو بر سرجهان یکدست سرمایه داری رقابت سوپر قدرتهای سرمایه داری، استراتژی های سیاسی- نظامی را با شکاف روبرو می کند و «نظم نوین» را از درون با آشفتگی مواجه می سازد.

پس از جنگ خلیج و کوسوو اکنون «اتحاد بر علیه تروریسم» به موضوع مرکزی «نظم نوین جهانی» بدل شده است. در پشت صحنه «اتحاد ضد تروریستی» بر سر جایگاه هر یک از سوپر قدرتها در تبیین سیمای ژئوپولیتیک پس از جنگ سرد، جدل های جدی جریان دارد. یکی از مهمترین جلوه این تضادها، رقابت آمریکا و اروپای متحد و کشمکش های درونی این اتحاد و از همه مهمتر تحرک دولت آلمان برای نقش آفرینی در این صحنه است.

«مقاومت از پائین» که به شکل جنبش های اعتراضی آرام، آرام سربلند می کند، چنانکه دامنه اش گسترش یابد، نه تنها «شکاف های نظم نوین» را عمیق تر می کند بلکه بر بستر بحران عمیق اقتصادی سرمایه داری، امکان این هست که شبح غول خفته ای که مدتهاست از جلوی صحنه تحولات سیاسی غایب است، دوباره پدیدار شود.

مساله اتحادیه اروپا، جایگاه آلمان و رقابت با اتحاد بوش - بلر و بررسی پیامدهای «اتحاد ضد تروریستی» مساله استراتژی های جهانی در دنیای پس از جنگ سرد، که ظاهرا زیر غبار هیجانات ناشی از فضای پس از ۱۱ سپتامبر گم شده است، موضوع دموکراسی در پیکره سرمایه داری واقعا موجود، بحران عمیق ساختاری سرمایه داری و مساله بیکارسازی های عظیم و پیامدهای آن، موضوعاتی هستند که در بررسی جهان پس از ۱۱ سپتامبر باید به آنها پرداخته شود. در اینجا تنها به گوشه هایی محدود از این نکات پرداخته می شود.

### اتحادیه اروپا، جایگاه آلمان و واکنش ائتلاف بلر-بوش

یکی از مسائل مهم در درک استراتژی های جهانی، مساله موقعیت و تغییراتی است که بلوک های سرمایه داری با آن روبرو هستند. در کنار «اتحاد ضد تروریستی» تغییراتی در بافت قدرت نظامی اروپا و حضور آلمان در این عرصه در شرف تکوین است. این نکته می تواند در سیاست های ژئوپولیتیکی مربوط به نظم نوین جهانی در آینده تاثیرات مهمی داشته باشد. اشاره ای فشرده به روندهایی که جایگاه آلمان را در اروپای متحد مستحکمتر می کند، خالی از فایده نیست.

پس از ۱۱ سپتامبر، حکومت ائتلافی سوسیال دموکراتها و سبزهها سیاست دوگانه ای در پیش گرفت به این صورت که ضمن حمایت تمام عیار از دولت آمریکا کوشش نمود که در پی آمدهای استراتژی های جهانی و در سیمای امروزی اش «اتحاد ضد تروریستی» موقعیت آلمان را تحکیم کند. بعد از وحدت دو آلمان، برداشتن موانع بازمانده از جنگ جهانی دوم، که شرکت آلمان را در مناقشات نظامی بین المللی محدود می کند، مهمترین مساله دولت این کشور در تبیین سیاست های ژئوپولیتیکی آن بوده است. بازسازی ارتش و تقویت میلیتاریسم در کنار قدرت اقتصادی، سیاسی و دیپلماتیک موقعیت آلمان در اتحادیه اروپا و در پیشبرد سیاست گذاری های جهانی، بر اشدت تغییر خواهد داد. اگر در جنگ خلیج آلمان تنها در محدوده حمایت سیاسی و دیپلماتیک امکان شرکت داشت، جنگ در بالکان و مساله کوسوو زمینه های مشارکت نظامی این کشور در مناقشات بین المللی را فراهم ساخت. «اتحاد ضد تروریستی» مهمترین فرصت را در اختیار آلمان قرار داد که موانع داخلی و بین المللی را از میان برداشته و

در تبیین رهبری سیاست های جهانی مشارکت داشته باشد.

دولت آلمان به سرعت زمینه های از میان برداشتن موانع داخلی را که در قانون اساسی این کشور وجود دارد، آماده کرد و ضمن تهیه پیش نویسی قوانینی که حقوق فردی و اجتماعی را محدود می کند و ادغام نمودن آن با قوانینی راسیستی که پیش تر در شرف تصویب بود ( قوانینی که موقعیت خارجی ها را بشدت به خطر می اندازد و تحت عنوان « پیش گیری از تروریسم » توجیه می شود)، کوشش بی وقفه ای نمود که با حمایت کامل از طرح « مبارزه با تروریسم » آمریکا همه اهرمهای دیپلماتیک، سیاسی و پولی را در راستای ورود به ائتلاف میلیتاریستی آمریکا و انگلیس بکار گیرد. در گام نخست انتظار آلمان اما بیهوده از آب درآمد. اتحاد میلیتاریستی بوش – بلر نه تنها آلمان را به بازی نگرفت، بلکه در همکاری مشترک برای شناسایی تروریستهای اسلامی که رد آنها در آلمان پیدا شده بود نیز مانع تراشید. بگونه ای که هفته نامه اشپیگل متذکر شده است حتی آمریکا کوشید که آلمان از مسیر جمع آوری اطلاعات متمرکز منحرف شود. این موضوع خشم گردانندگان امنیتی آلمان را برانگیخت. بگونه ای که ضمن پی گیری مستقل تروریستها و پس از شناسایی آنها، هماهنگ کننده سیاست های امنیتی آمریکا در آلمان را فراخوانده و وی را تهدید کردند که شغل اش را در آلمان از دست خواهد داد. این نکته حاوی واکنش اولیه اتحاد – بوش بلر به درخواست آلمان بود.

دولت آلمان به این نکته واقف بود که آمریکا هدف یگانه خود را از اتحاد ضد تروریستی دنبال می کند به همین خاطر استراتژیست های راست و « چپ » این دولت از « لزوم تغییر در معماری سیاسی جهان » سخن گفتند. با این همه، آنها کارکننده تر از آن بودند که به سیاست « سقفی از ملل متحد بر علیه تروریسم » که توسط برخی از کشورهای که مخالف هژمونی آمریکا بر دنیای امروزند، مطرح شده، نزدیک شوند. کوشش آلمان برای رایزنی با فرانسه و ایتالیا جهت تحرک بخشیدن به قدرت نظامی اروپای متحد و امتیاز گیری از اتحاد بوش – بلر نیز نتوانست به وزنه موثری بدل شود و نشان داده شد که این سیاست مربوط به آینده است نه در لحظه کنونی. بویژه آنکه بلر ابتکار عمل را در عرصه دیپلماتیک بدست گرفته بود و ظرف دو هفته به ده کشور سفر کرد و از این نظر آلمان و فرانسه را که بلحاظ دیپلماتیک و مناسبات محکم با کشورهای خاور میانه و عربی، موقعیت بهتری دارند را به عقب راند. در شرایطی که کوشش های دولت آلمان برای مشارکت در رهبری ائتلاف « ضد تروریستی » و لشگرکشی میلیتاریستی با بن بست مواجه شده بود، چراغ سبز دولت روسیه همانند « هدیه آسمانی » برای سیاست گذاران این کشور بود. سفر پوتین به آلمان و تاکیدهایش بر ضرورت بازبینی « نظم نوین جهانی » و طرح پیشنهادی ائتلاف دو کشور برای یک قطب نیرومند در اروپا با اتکا به قدرت نظامی روسیه و پیشرفت اقتصادی آلمان و بازشدن یک جبهه جدید در اروپا و در حاشیه آن امتیاز گیری بر سر مساله چین، بسیاری از معادلات پیشین را بهم ریخت. سفر پوتین با آب و تاب ویژه ای تعبیر و تفسیر شد و نخستین پیامد آن برای آلمان عقب نشینی اتحاد بوش – بلر بود. بلافاصله پس از این سفر، بلر ضمن انتقاد از روسیه بخاطر فروش اسلحه به کشورهای نامن، به آلمان و فرانسه اطمینان داد که از این پس در سیاست های پولی اروپای متحد مشارکت فعال خواهد کرد. پس از این پیام، بلافاصله شرویدر به دعوت بوش به آمریکا رفت و ماحصل این گفتگو بصورت موافقت آمریکا با مشارکت نظامی آلمان در جنگ با افغانستان در دوطرح بهم پیوسته که در گام اول استفاده واحدهای کماندویی و نیز هدایت مشترک ماموریت هواپیماهای آواکس و در گام بعدی استفاده از نیروهای نظامی و واحدهای لوجستیک را در بر می گیرد را اعلام شد. این مهمترین موفقیت آلمان در عرصه سیاست های خارجی – میلیتاریستی پس از جنگ سرد محسوب می شود و نشانه کنار رفتن همه عوامل و قوانینی است که در برابر این دولت، پس از جنگ جهانی دوم قرار داشته است. همین

نکته باعث خواهد شد که در آینده موقعیت این کشور در اتحادیه اروپا بیش از پیش تقویت شود. بوش در مصاحبه مطبوعاتی مشترک با شرویدر اعلام کرد «نسل جدیدی با استفاده از شخصیت های کلیدی سیاست های قرن جدید را شکل می دهند» در این جمله «مساله ملت و دولت آمریکا» که عادت دائمی سیاستمداران آمریکا برای نمایش قدرتمداری این کشور است، غایب بود. در این حرف حقیقت دیگری نیز نهفته است: اینکه دوران سلطه بلامنازع آمریکا بر جهان سیاست شکننده است و از این نظر به دوران کهولت خود نزدیک شده است. رقبای جدیدی وارد صحنه شدند که باید در هژمونی بر جهان سیاست مشارکت داشته باشند. این نکته اگر چه در ایستارهای کنونی «اتحاد ضد تروریستی» قدرت بیشتر جهان سرمایه داری را بر ملا می کند اما در عین حال رقابت و شکاف در جهان تک قطبی زیر هژمونی آمریکا را برجسته می سازد. نکته ای که در پیامدهای آتی «اتحاد ضد تروریستی» ممکن است بسیاری از معادلات را تغییر دهد.

### **استراتژی ضد تروریستی : پیروزی گذارا و پی آمدها بی ثبات**

شواهد نشان می دهد که ائتلاف «ضد تروریستی» با هژمونی آمریکا و با کمک سوپر قدرت های سرمایه داری تا آنجا که به مساله افغانستان مربوط می شود پیروزی هایی بدست خواهد آورد به موازات آن تا جایی که سیاست های جنگی ادامه داشته باشد، جنبش های ارتجاعی و در عین حال ضد آمریکایی در کشورهای عربی و نیز در پاکستان، فلیپین و اندونزی گسترش می یابند. صرفنظر از افغانستان، باید در نظر داشت که تهدیدهای نظامی آمریکا در باره کشورهای دیگر خاور میانه با بن بست های جدی مواجه خواهد شد. در صورت حمله نظامی آمریکا به دیگر کشورهای خاورمیانه (که احتمال آن بعید به نظر می رسد) اتحادیه اروپا و در راس آن آلمان و فرانسه که منافع مهمی در بسیاری از کشورهای این منطقه دارند، بعنوان مانعی در برابر آن ظاهر خواهند شد. این تهدیدها ممکن است تنها بصورت پاتک هایی نظیر آنچه در عراق و سودان جریان داشته است ادامه یابد. نکته دیگر فقدان چشم انداز روشن و بلند مدت از استراتژی «ضد تروریستی» است. هراستراتژی جهانی باید اهداف معین سیاسی را پی گیری کند. اما بنظر می رسد که اهداف بلند مدت سیاسی این استراتژی نامعلوم و دستکم بی ثبات است. واقعیت است که یک تمایز اساسی دوران جنگ سرد را از شرایط کنونی جدا می کند و آن در نظر گرفتن این نکته است که صورت مساله از اساس با دوران پیشین، متمایز است. بستری که چشم انداز استراتژی نظم نوین در پیوندهای گوناگونش، سنجیده می شود از پیش ناروشن است و بصورت دوره ای و ناپایدار معین می شود. یک روز جنگ خلیج و عراق، یکبار مساله بالکان و اکنون «مبارزه با تروریسم»! سیاست اخیر نیز نمی تواند جنبه های پر ابهام «نظم نوین» را از پیش معین کند. آمریکا اعلام کرده که این جنگ ممکن است سالها طول بکشد. تناقضات این حرف بیشتر از بار تهدیدهای آن است. استراتژی «مبارزه با تروریسم» پایدار و با ثبات نیست و نمی تواند «نظم نوین جهانی» را منظم کند. در میان گردانندگان این اتحاد هیچ تعریف معینی از تروریسم وجود ندارد و هر کس به میل خود آن را تعریف می کند. واقعیت این است که «نظم نوین» ناچار است که بطور دائمی باز تعریف شود. دنیای پس از جنگ دوران بی ثباتی استراتژی هاست.

### **سرمایه داری واقعا موجود و پایان موکراسی**

پس از شکست «سوسیالیسم واقعا موجود»، استراتژیست های بورژوازی مختصات جهان معاصر را پیروزی دموکراسی و پایان تاریخ قلمداد کردند. دنیای پس از جنگ سرد اما دنیای عقب گردها از کار درآمده است. دنیای بربرهای عتیقه و مدرن. سرمایه داری برای انسان امروز دیگر هیچ چیز جز بازگشت گرایی و عقب گرد به همراه ندارد. اکنون مدتهاست رویای «سرمایه داری با چهره انسانی» به کابوس بدل شده است. اقتصاد کینزیانی و دولت رفاه که

کاراکنتر دموکراسی سرمایه سالار محسوب می شد در محاق سرمایه داری واقعا موجود چنان به حاشیه رفته است که اکنون آخرین ذخایرش را شلیک می کند. این یک تناقض ذاتی سرمایه داری است که «هیچ چیز جز سرمایه دشمن خودش نیست». باید در نظر داشت که ۱۱ سپتامبر نماینگر نقطه عطف دیگری نیز هست. پس از این رخداد، تعرض به آزادی های فردی، اجتماعی و مدنی که دست آورد سالها مبارزه اجتماعی و طبقاتی بوده است، تحت عنوان «مبارزه بر ضد تروریسم» دود شد و به هوا می رود. اختناق در پیکره «نظم نوین جهانی» چنان «گلوبالیزه» می شود که دموکراسی سرمایه سالار آخرین نفس هایش را می کشد. بنظر می رسد که سرمایه داری واقعا موجود، عزم جزم کرده که پیکر دیروزش را مومیایی کند و به موزه بفرستد. راز بقا و در عین حال درماندگی سرمایه در همین جاست. و دریغا که دکتترین چپ های دیروز و سوسیال لیبرال های امروز. برای جوامعی نظیر ایران، چیزی جز دوختن لباس دموکراسی بر پیکر سرمایه داری واقعا موجود نیست. نسخه این دکتترین بجای مداوا ویروس تولیدمی کند و به جادو جنبل رمال ها بیشتر شباهت دارد.

آخرین شلیک ها به دموکراسی سرمایه سالار اما هنوز «پایان تاریخ» نیست. دنیای واضعین «نظم نوین» پر از تناقض و کشمکش است. دنیایی است که هم آرشیوتک های نظم نوینی را در برابر هم قرار می دهد و هم فرصت های اجتماعی برای نظم زدایی از نظام موجود را تقویت می کند. انسان مترقی امروز انتخاب های دیگری هم دارد. هم اکنون یک رشته از مقاومت اجتماعی بر علیه جنگ سازمان یافته است. این مبارزات می تواند و باید که با مبارزه بر علیه نفی آزادی های فردی، اجتماعی و مدنی پیوند بخورد. باید نشان داد که آزادی ها هدیه سرمایه داری نبوده که امروز بازپس گرفته شود. مبارزه بر علیه جنگ و برای آزادی ها که در این دوره با مبارزه بر علیه سرمایه داری بگونه ای پیوند خورده، لازم است اما کافی نیست. در دنیای تاریک زیر نگین سرمایه داری واقعا موجود، هنوز چیزی هست که می تواند اوضاع کنونی را دگرگون کند!!

هم اکنون بحران ساختاری سرمایه داری، بیکار سازی های وسیعی در پی داشته است. اگر جنبش بر علیه بیکاری گسترده شود و سامانه های نظم سرمایه را به لرزه درآورد و مبارزه طبقاتی بعنوان موضوعی «کهنه شده» دوباره در جلوی صحنه قرار گیرد. شکاف های نظم نوین عمیق تر شده و سرمایه داری واقعا موجود درمانده تر خواهد شد.

آیا این احتمال تحقق خواهد یافت ؟

مهر ماه هزار و سیصد و هشتاد \_ سپتامبر دوهزار و یک